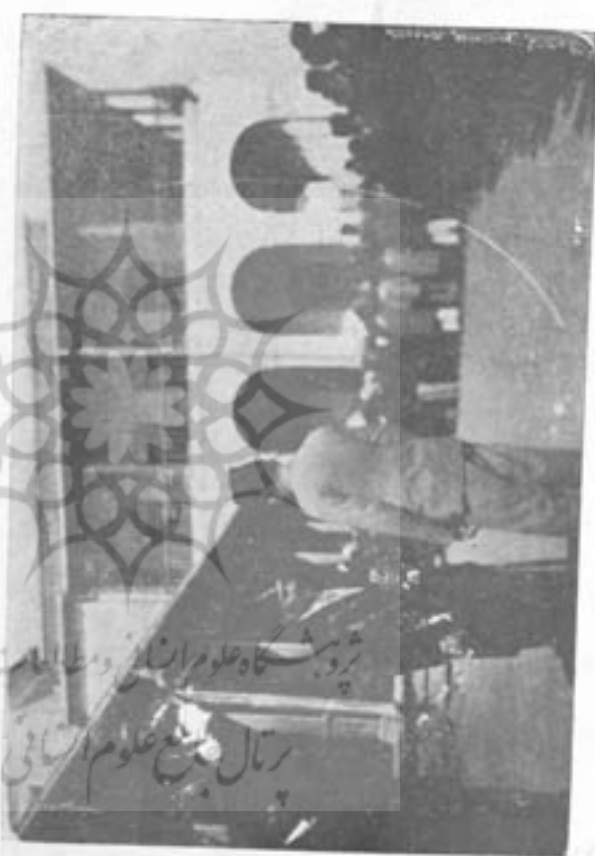


هاشم شایق

فیصله نیست قرار است

بعضی از کلمه هاست که وقتی از اوقات بدون مناسبت صحیح و یا بدون مساعدت قواعد اشتقاق و قبول مجمع نفع و مشاهیر ادبا و یا بدون لزوم اخذ بغير رفع احتیاج از لغت قومی در محاوره و تخریر آمده کم کم مقام رسمی و ادبی بخود احراز می نماید. همین که در زبان یکی از اهل علم و ادب جاری شد، دیگران به تقلید و سرایت، آنرا صحیح پنداشته در استعمال آن بتحریر و تفسیر خود اسپهک و رزند و چندی بعدا کر شخصی در اصالت آن کلمه شك نموده با همت آن بی طرفانه دید، دسته که تا حال او را بگمان رفع فقر لغوی پروریده اند در مدافعه آن برخیزند و اسباب مناقشه حتی مناظره تیار کنند. و این بی طرفی را یکی بجهل، دیگری به اعتراف منسوب دارد و تا که نالشی از طریق عامی و ادبی بمصالحه دعوت نموده طرفین را در حضور حکمیت کتب معتبره اسانیدنشانده ایشان را اقناع نکنند سبیل مناقشه و گفتگو جاری خواهد ماند.

اینک کلمه « فیصله » از همین قسم الفاظ است که بدون قبول هیچیک از اهل لغت و زبان و بیرون از قواعد و شرائط اشتقاق و حتی با وجود عدم احتیاج باخذ چنین کلمه از زبان قومی، چند سال است میان محاوره آمده داخل سطور و تخریر گردیده حتی موقع رسمی بخود در پیدا کرده است. چنانچه گویند: فیصله در باب فلان مسئله چنین است... و چنین فیصله شد که فلان شخص این وظیفه را بعهده خود بگیرد. کذا من پیش خود همین فیصله کرده ام که فلان کارمد اخلت نکنم. دعوی فلانی ها چنین فیصله شد... و هکذا. نخستین مرتبه این کلمه نو ساخت را در ترجمه علم التعلیم مطبوعه سال ۱۳۰۵ مشاهده کردم. در صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۹ مکرراً تخریر یافته بود. مؤلف کتاب حکمی را که عملی از اعمال ذهن و ناظم این عمل عقل بوده، از بنبر و (حکم) را (فیصله) و (عقل) را (قوة فیصله) نامیده این کلمه را مکرراً در تحقیقات و تشریحات قوة حکم یعنی



معاینه مکاتب عالی از طرف ع ج وزیر صاحب معارف

پروژه گاه علوم انسان و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

عقل استعمال کرده چنین شرح نموده است :
عملی که ذهن بواسطه آن میان دو خیال (تصور) مختلف ، اختلاف و یا شباهت پیدا کند ، این استخراج را (فیصله) نامیده و قوه که این استخراج بواسطه آن حاصل شود ؛
(قوه فیصله) یا (عقل) خوانده است .

بعدها درد و اثر تحریر و در ستون جرائد با این کلمه هر روز روبرو شده رفتم .
از حسن ظنی که نسبت به تحریر دوائر و تعبیرات اخبار داشتیم ، من هم بنا بر محیط
مطبوعات و تحریرات در استعمال آن متنبایل بودم . بالاخره بمناسبت تدریس بحث
حکم و تصدیق ، یعنی قبول توافق و یا تخالف در فکر که حکم و یا تصدیق نام داشته و بحث
مهمی را از علم النفس تشکیل میداد : خواستم فیصله را بعوض اصطلاح معلومی که از
طرف همه علمای سابق و لاحق باسم حکم و تصدیق قبول شده بود ، استعمال نکنم . ولی
برای احتیاط اولاً بکتاب عمده مراجعت نمودم . از انجمله کلمات ابوالقمار که عجالتاً نزد
من بود مطالعه کردم چه این کتاب یکی از کتب عمده محاوره لسان عرب بود . در مسئله
فیصله ، شهادت منغی این کتاب صحیح شمرده می شد . دیدم غیر از کلمه فیصل دیگر چیزی
نبود که در استعمال این کلمه نو وارد بمن کمک نموده نماید مرا تا نینداید . چنانچه نوشته بود :

المفیصل هو الذی یفصل بین الاشیاء وقیل الفصاء الکاملة بین الحق والباطل . (صفحه ۲۵۲)

طبع طهر ان) این جمله مراد از نزول انداخت و در حرارت استعمال کلمه « فیصله »
بر نفس من برودت تولید کرد . ولی شعور را طوریکه خاصیت است در تحقیق این مسئله
پیچید تا مجبور شدم بکتاب المنجد مراجعت نمایم . در المنجد نیز چنین یافتیم :

الفیصل : الحاکم والتامس القضاء بین الحق والباطل . ما یفصل بین الامور . السیف القاطع . ج فیاض .

حکم فیاض ماض . و حکومت فیاض ماضیه . ضربته فیصل یفصل بین القرین الفیصلی الحاکم . صفحه ۶۱۷
بعد از آن به جلد دوم مؤبد الفضلا دیدم نوشته بود : فیصلی جا کم . صفحه ۶۰ طبع کاپیور

کذا در مذخبه بهار تجمیع نغیث شمس اللغه و غیره از کتب متداول نیز با ندرک تفاوت در شکل و معنی چنین بود و نوشتاری از کلمه « فیصله » در هیچیک از اینها بنظر نمیخورد. در آنندراج - جلد دوم، تصویلات ذیل دیده شد:

فیصل بوزن صیقلع حاکم و حکم که فصل کند میان حق و باطل و بدین جهت حاکم را فیصلی نیز گویند. و فارسیان بمعنی انفصال و انقطاع معامله استعمال نمایند. چون فیصل یافتن کار و این مجاز است. در ویش و الة هروی:

بجر فیاض گفت بر جگر تشنه او ریح زین واسطه کن کار نیابد فیصل

له ۱ ص ۹۶

خلاصه از مطالعه این چند کتب معتبر و متداول، در اتنای کنجکاوی، ساخت و معنی این کلمه فکری که حاصل شد، همانانی اصل بودن این لفظ خود روی « فیصله » بود که از نمایلین در استعمال جلوگیری کرد. آری در کتب صرف و وزن فیعله را باب دوم از ملحقات بجز در رباعی دانسته از انجمله خبیله را بمعنی پیراهن دراز پوشانیدن بطریق مثال ذکر کنند. ولی میشود باین مثالها قیاس کرده فیصل را فیصله ساخت. لهذا از میل با استعمال کلمه فیصله چند نیست که صرف نظر کرده عوض فیصله، قرار، حکم تصدیق و حاکم و قاضی را موزون و موافق دریافتم. هر گاه این شهود لغوی و اصطلاحی بنظر محررین و معلمین بخورد، طبیعی است ایشان نیز مثل تکسارنده از فیصله قطع نظر خواهند کرد. آری از یکطرف استعمال الفاظ بمعنی غیر موضوع له در اشعار جهت مرید بلاغت، اکثریاً مرجح است، ولی تشکیل کلمات همافندر که در نحوین قانون و حقوق نابجاست، در اسلوب ادب ناموزون ترست. چه، ساخت و تشکیل الفاظ اولاً حق واضع و ثانیاً حق اهل آن لسان میباشد. و نیز از طرف دیگر در وقت احتیاج بگرفتن یک لغت از یک لسان اگر چه بالهیجه مخصوص آن قوم شرط نیست، ولی بقدر امکان باشکله مخصوص خود آن زبان گرفته مال خود ساختن درست بل لازم است. بنا بران فیصله نیست قرار است